موضوع: مراجعه 48 ، بررسی حدیث 39

حدیث 39 از مراجعه 48

در این شماره، مرحوم شرف الدین شش روایت را نقل کرده است. اولین حدیث از ابوسعید خدری است با این مضمون که امیرالمومنین (ع) جهاد می کنند بر اساس تاویل قرآن همان طور که پیامبر اکرم (ص) با مشرکان بر اساس تنزیل قرآن جهاد نمودند. در حدیث ابوایوب انصاری آمده است پیامبر اکرم (ص) امیرالمومنین (ع) را امر به قتال با ناکثین و قاسطین و مارقین نمود. در حدیث عمار هم مساله قتال و جهاد با فتنه گران و باغیان بیان شده است.

بررسی اعتبار این احادیث

در این جلسه به بررسی اعتبار این احادیث می پردازیم و این نکات را بیان می کنیم:

1. نکته اول این است که این شش روایتی که امام شرف الدین نقل کرده و نیز احادیث دیگری که در حدود ده نفر از صحابه نقل شده است در نهایت یک مطلب را بیان می کنند که امیرالمومنین (ع) بعد از پیامبر اکرم (ص) ماموریت داشته تا با کسانی که اهل بغی و فتنه در امت اسلامی هستند، قتال و جهاد کند. این مضمون که از طرق مختلف و این صحابی (امیرالمومنین (ع)، ابوسعید خدری، ابورافع، جابر ابن عبدالله انصاری، عبدالله بن مسعود، عبدالله بن عباس، حذیفه بن یمان، ابوایوب انصاری، عمار بن یاسر، ابوذر غفاری، ابورافع و اخضر انصاری ) نقل شده را نمی توان رد کرد.

2. طرق متعدد حدیث آن را مصداق قاعده دیگر حدیثی می کند که بیان می دارد تعدد طرق تقویت کننده حدیث بوده و اگر جهات ضعفی در آن باشد را جبران می کند.

برخی از اصول و قواعد علم حدیث مورد وفاق همگان است همانند قاعده تواتر. اگر تواتر یک حدیث ثابت شود، دیگر صحت آن قابل خدشه نیست. در مورد تعدد طرق هر چند مانند قبل اجماعی نیست اما جمعی از عالمان حدیث آن را به عنوان قاعده حدیثی پذیرفته اند و به همین خاطر می توان در بحث بین مذهبی مورد استناد قرار گیرد. بله اگر قاعده ای شاذ باشد که اکثر از آن اعراض کرده اند، نمی توان در چنین بحثی مورد توجه باشد.

3. همان طور که قبلا گفته شد حدیث ابوسعید خدری که از طرق متعدد نقل شده است، صحیح است و حتی ابومریم اعظمی نیز که معمولا موضع سلبی در مورد روایات المراجعات دارد در مورد این روایت می گوید: «هو حدیث صحیح ثابت».[[1]](#footnote-1)

در مورد حدیث جهاد با ناکثین و قاسطین و مارقین هم می گوییم اولا این مساله رخ داده است و ثانیا از جهت مضمون مشابه همین حدیث است. ابن کثیر علاوه بر سند بر متن حدیث نیز اشکال کرده و آن را حدیث غریب و منکر دانسته است.[[2]](#footnote-2) اما آیا این سخن درست است؟ حدیث غریب به روایتی گفته می شود که تمام مضمون آن تنها از سوی یک راوی نقل شده باشد.[[3]](#footnote-3) و حدیث منکر آن است که علاوه بر اینکه از سوی یک نفر نقل شده، مضمون آن با احادیث نقل شده از ثقات تعارض داشته باشد و یا راوی آن دارای وثاقت لازم نباشد.[[4]](#footnote-4) جالب اینکه ابن کثیر هم در تعریف حدیث غریب و منکر همین مطلب را گرفته است.[[5]](#footnote-5) وی در مورد حدیث منکر گفته است: «هو کالشاذ ان خالف راوه الثقات فمنکر مردود و کذا ان لم یکن عدلا ضابطا و ان لم یخالف و اما ان کان الذی تفرد به عدل ضابط حافظ قبل شرعا و لایقال له منکر و ان قیل له لغتا».[[6]](#footnote-6)

بررسی مدلول این احادیث

آیا مصداق این احادیث منحصر در خوارج است کما اینکه ابومریم اعظمی گفته است «هو (حدیث ابوسعید خدری) حدیث صحیح ثابت و اشار الی طرقه حافظ ابن کثیر فی البدایه و النهایه و فیه فضل لعلی (رضی الله عنه) ... و بینا هناک انه اشاره الی قتاله (رضی الله عنه) الخوارج فانهم هم الذین یقال عنهم متأولون للقرآن و هو مع هذا اقل فضلا من قتال ابی بکر الصدیق للمرتدین فانهم من جنس من قاتل رسول الله علی تنزیل القرآن»[[7]](#footnote-7).

در مورد حدیث عمار نیز می گوید: بخش اول آن در احادیث صحیح آمده است و دلیل بر مذهب اهل سنت است که حق با علی بن ابیطالب (ع) بود در جنگ با معاویه و اینکه معاویه و اصحاب او اهل بغی بودند اما این امر باعث فسق و کفر آنان نمی شود.

ارزیابی

سوال می کنیم اگر معاویه اهل بغی بوده است وجه بغی او چیست؟ این بود که از پذیرش بیعت با امیرالمومنین (ع) امتناع کرد. خوارج نیز پیمان شکنی کردند. این دو مانند هم هستند و هر دو در مقابل امیرالمومنین (ع) قرار گرفتند. بنابراین حدیث ابوسعید تنها به خوارج اختصاص ندارد بلکه شامل ناکثین و قاسطین و مارقین می شود. صحیح آن است که گفته شود مدلول حدیث تمام موضع گیری های بعد از پیامبر اکرم (ص) در مقابل امیرالمومنین (ع) را شامل خواهد بود. توضیح این مساله انشاءالله در جلسه آینده بیان خواهد شد.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. الحجج الدامغات، ج1، ص 504 [↑](#footnote-ref-1)
2. البدایه و النهایه، ج7، ص 215 [↑](#footnote-ref-2)
3. تدریب الراوی، سیوطی، ص 267 [↑](#footnote-ref-3)
4. همان، ص 118 [↑](#footnote-ref-4)
5. معجم مصطلاحات توثیق علم الحدیث، ص 56 [↑](#footnote-ref-5)
6. همان، ص 88 [↑](#footnote-ref-6)
7. الحجج الدامغات، ج1، ص 504 [↑](#footnote-ref-7)